BIAMOZ.com

محتوای ویژه کتاب

- پاسخ به سؤال‌های متن
- پاسخ به فعالیت‌های نگارشی
- پاسخ به درست‌نویسی‌ها
- پاسخ به تصویرنویسی ها و حکایت‌نگاری‌ها ومثل‌نویسی‌ها

آموزش مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)

۱ درس با ذهنی «نظام‌مند» و «پرورده» بنویسیم

سوال متن ۱۶

اکنون، نمونه‌های زیر را بخوانید و بگویید نویسنده برای پروراندن نوشتهٔ خود، کدام‌یک از راه‌های پرورش فکر را بیشتر به کار گرفته است.

◆ یک) نمی‌دانم حاج مرتضی بوی گند به چی می‌گفت! من که هرچه بو به دماغم می‌خورد، بوی خوب و اشتهاآور بود؛ از آن بوهایی که فقط توی عروسی‌ها بلند بود؛ بوی میوه و بوی دود و بوی برنج آبکش کرده و بوی خاک ....

◆ پرتقال خونی

ببویم، بچشم و لمس کنیم و بنویسیم.

◆ دو) پیرمرد، نخستین بار ماهی را دید که از زیرِ قایق گذشت. آن‌قدر دراز بود که باورش نشد.

گفت: «نه، به این بزرگی نمی‌شه!»

امّا به همان بزرگی بود و در سی‌متری قایق روی آب آمد و پیرمرد دُمش را دید که از آب بیرون زد. از تیغهٔ یک داس بلندتر بود و روی آب نیلیِ تیره به رنگ بنفش، بسیار روشن بود. تیغه در آب فرو رفت و چون ماهی، درست زیر سطح آب شنا می کرد، پیرمرد، جثهٔ عظیم و نوارهای ارغوانی پشتش را دید....

◆ پیرمرد و دریا

نگاه کنیم و بنویسیم.

◆سه) ناگهان از میان تاریکی صدایی آمد، صدایی مثل خرچ خروچ.

تریستان پرسید: «صدای چی بود؟»

منتظر ماندند تا ببینند آیا باز هم آن صدا را می‌شنوند. همه‌جا ساکت بود. تریستان اوّل نفسش را حبس کرد ولی بعد آن را با صدایی بلند، آزاد کرد.

باز هم همان صدا به گوششان خورد، امّا این بار بلندتر از دفعهٔ پیش. صدای خرچ خروچ.

تریستان گفت: «شاید یک هیولای آدم‌خوار دارد، خرچ خروچ، استخوان آدم‌ها را می‌خورد. بلّا زمزمه‌کنان گفت: می‌دانی، خود صدا ترسناک نیست، اینکه نمی‌دانی صدای چه موجودی است ترسناک است....

◆وقتی زمان ایستاد

گوش بدهیم و بنویسیم.

BIAMOZ.com

◆چهار) برای بیشتر مرغان دریایی، آنچه اهمیت دارد، به چنگ آوردن طعمه است، نه پرواز. حال آنکه برای جاناتان، مهم پرواز بود نه به چنگ آوردن طعمه. جاناتان بیش از هر چیزی، عاشق پرواز کردن بود....

◆ جاناتان، مرغ دریایی

افکار و گفتارمان را بنویسیم.

◆پنج) کی کرگدن ارزان می‌خواهد؟ من یکی دارم که حراجش کرده‌ام. او تپل و بامزه و بغل کردنی است و خیلی از کارهای خانه را هم برایت انجام می‌دهد؛ مثلاً می‌توانی از آن به جای چوب لباسی استفاده کنی. ورقه‌های امتحانی بدت را قبل از اینکه مامان و بابا ببینند، می‌بلعد. برای گرفتن پول تو جیبی اضافی از پدرت، خیلی به درد می‌خورد....

◆داستان‌های شل سیلور استاین، با تلخیص و تصرّف

با سنجش و مقایسه آسان‌تر بنویسیم.

◆ششم) من یک موش هستم. امروز وقتی روی تخت کوچک آزمایشگاه به هوش آمدم، اوّلین تصویر مبهمی که دیدم، چهرهٔ خندان پروفسور پیر بود که ظاهراً از آخرین عمل جرّاحی روی مغز من رضایت داشت. این را موقعی فهمیدم، که چند دقیقه بعد مرا به محل همیشگی‌ام بردند و من چون به شدّت احساس گرسنگی می‌کردم، تلوتلوخوران به سمت ظرف غذا رفتم که ناگهان همه کف زدند و پروفسور را بوسیدند و به او تبریک گفتند.

پروفسور، نگاهِ دوباره‌ای به محل جرّاحی روی سرم کرد؛ دستی محبت‌آمیز به گوش‌هایم کشید و از اتاق بیرون رفت. بقیه هم دنبالش راه افتادند. فقط یک عکّاس جوان چند لحظه کنارم ماند و بعد از گرفتن چند عکس از حالت‌های مختلف من، رفت.

خیلی خسته‌ام، ای کاش این آخرین جرّاحی باشد.

◆دفتر خاطرات حیوانات

افکار و گفتارمان را بنویسیم / دگرگونه ببینیم و گونه‌گون بنویسیم.

◆هفت) یکی بود یکی نبود. اگر هم بود، کسی نبود. یک نفر بود که چندین و چندسال پیش به دنیا اومده بود و مامان و باباش اسمشو گذاشته بودن «میرزا». بچّه که بود توی خونه صداش می‌کردن «رامین». مدرسه که رفت، باباش دید که این نورچشمی خیلی تنبله، اسمشو گذاشت «شازده». درسش که تموم شد، چون کار گیرش نیومد، ناچار اسمشو گذاشت «مهندس».

الغرض، شازده رامین مهندس، بزرگ شد و صاحب دو تا پسر کاکل‌زری شد. اوّلی در ماه مرداد به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «بهمن» دومی در ماه شعبان به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «رجب». بهمن به مادرش رفته بود و رجب به پدرش....

◆یک قصهٔ قدیمی

دگرگونه ببینیم و گونه‌گون بنویسیم.

فعّالیت‌های نگارشی

◆ ساختمان نوشتهٔ زیر را مشخّص کنید و بگویید نویسنده از کدام شیوه‌های پرورش ذهن، بهره گرفته است؟

سیاه کوچک

کلاغ‌ها را چگونه می‌بینی؟ صدایشان را چگونه می‌شنوی؟ کلاغ زیباتر است یا بلبل؟ آواز کدامشان دلنشین‌تر است؟

... کلاغ خودش را دوست نداشت و بودنش را. از کائنات گله داشت. فکر می‌کرد، در دایرهٔ قسمت، نازیبایی سهم اوست. او غمگینانه گفت: «کاش خداوند این لکهٔ سیاه را از هستی می‌زدود!».

خدا گفت: «سیاه کوچکم، صدایت ترنّمی است که هر گوشی زیبایی آن را درک نمی‌کند. فرشته‌ها با صدای تو به وجد می‌آیند، بخوان، فرشته‌ها منتظرند».

BIAMOZ.com

کلاغ، هیچ نگفت. نیم‌نگاهی به آسمان انداخت. در صفحهٔ آبی آسمان، ابرهای سیاه، ابرهای سفید، دوشادوش هم در حرکت بودند. خورشید هم بود؛ با لباسی خوش‌رنگ؛ گاهی روی صفحهٔ آبی، گاهی پشت لکهٔ سیاهی.

خدا گفت: «سیاه، چونان مرکّب که زیبایی را با آن می‌نویسند زیبایی‌ات را بنویس؛ زیرا اگر تو نباشی، جهان من چیزی کم دارد. خودت را از آسمان دریغ نکن».

کلاغ، خواند. این‌بار امّا عاشقانه‌ترین آواز را. با آوازش جهان زیبا شد. آسمان لبخند زد و ابرهای سیاه و سفید از شوق گریستند.

◆هر قاصدکی یک پیامبر است، با تلخیص و تغییر

ساختار نوشتهٔ «سیاه کوچک» به شرح زیر است:

۱. موضوع: «سیاه کوچک»

۲. مقدمه (زمینه چینی): نویسنده با طرح سؤال، برای شکل بخشیدن به متن اقدام کرده است.

«کلاغ‌ها را چگونه می‌بینی؟ صدایشان را چگونه می شنوی؟ کلاغ زیباتر است یا بلبل؟ آواز کدامشان دلنشین‌تر است؟»

۳. تنه (بدنه): نویسنده در این قسمت به شرح داستان پرداخته است. «کلاغ خودش را ... از آسمان دریغ نکن».

۴. نتیجه (جمع‌بندی): نویسنده با بیان جمله‌های پایانی، به خواننده می‌فهماند که کلاغ نیز یکی از مخلوقات زیبای خداوند است و دنیا به زیبایی و صدا و رنگ کلاغ نیاز دارد و خلقت آن بجا و شایسته است.

«کلاغ خواند، این بار امّا عاشقانه‌ترین آواز را. با آوازش جهان زیبا شد. آسمان لبخند زد و ابرهای سیاه و سفید از شوق گریستند.»

نویسنده در این داستان از شیوه‌های زیر در پرورش و پویا ساختن نوشته بهره برده است:

۱. نگاه کنیم و بنویسیم.

۲. گوش بدهیم و بنویسیم.

۳. دگرگونه ببینیم و گونه‌گون بنویسیم.

◆◆ یکی از موضوع‌های زیر را انتخاب کنید و پس از طرّاحی نقشهٔ ذهنی، به کمک یکی از راه‌های پرورش فکر، متنی دربارهٔ آن بنویسید.

◆گذرِ رودخانه ◆آدم فضایی ◆اذان ◆شانس ◆فیل و فنجان

موضوع: گذرِ رودخانه

خورشید تازه سلام کرده است. می‌شنوی؟ صدای گوش‌نوازی شنیده می‌شود. جلوتر که می‌رویم، صدا بلندتر و واضح‌تر می‌شود. این نغمهٔ آب است، سرودِ طراوت، پاکی، لطافت، آرامش و ... .

آب چشمه از دل کوه می‌جوشد و به سختی سنگ‌های ریز و درشت را کنار می‌زند و روشنی را که می‌بیند، رویِ زمین سینه پهن می‌کند. گویا سفری در پیش است.

قطرات آب که به هم پیوسته و دست به دست هم داده‌اند، از میان کوه‌ها و دل تپه‌ها می‌آید و خبر سلامتی آنها را به جنگل و درختان حاشیهٔ رود می‌رساند. گاهی نسیمی می‌وزد و دستِ نوازشگرش، خنکی دلچسبی را روانهٔ گونه‌هایمان می‌کند.

برای ما که در شهر زندگی می‌کنیم، رودخانه یادآورِ شادی، تفریح، هوای پاک و ... است.

همهٔ آب‌های دنیا می‌خواهند در کنار هم دست در دست هم بدهند، پس امواج رودخانه می‌رقصند و شادی‌کنان بر روی هم می‌غلتند. راستی این همه آب به کجا می‌رود؟ مردم روستاها و آبادی‌ها و شهرهای کنار رود، برای آبیاری مزارع و درختان میوه از رود، آب برمی‌دارند. به همین دلیل، کرانه‌های رودخانه سرسبز و بسیار زیباست. کمی پایین‌تر، جلوی رود را بسته‌اند و سدّی بزرگ ساخته‌اند و از حرکت و گردش آب، برق و روشنایی می‌گیرند، تا شب‌ها تاریک و هراس‌آور نباشد و چرخ صنایع بگردد.

آب‌ها بعد از سفری طولانی و عبور از کوه‌ها و جنگل‌ها و دشت‌های فراخ، دست خود را به هم می‌دهند و رودخانهٔ زیبا دریای مواج را در آغوش می‌کشد، چونان فرزندی که مادر مهربانش را در آغوش می‌کشد.

آبی که در رودخانه جاری است، هنگام پیمودن مسیر طولانی در اطراف خود به حیوانات، گیاهان و انسان‌ها حیات و زندگی شاد می‌بخشد و سرانجام در ساحل دریا به خوابی آرام فرو می‌رود و دیگر شب است و هنگام خواب ... .

BIAMOZ.com

••• یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایهٔ معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

- داشتن پیش‌نویس
- داشتن پاک‌نویس
- رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط خوش
- رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)
- بهره‌گیری درست از شیوه‌های پرورش فکر
- شیوهٔ خواندن

نتیجه بررسی و داوری: در متن «گذر رودخانه» برای پویاسازی و پرورش ذهن، از روش‌های نگاه کردن، گوش کردن، بیان افکار و گفتار و دگرگونه دیدن استفاده شده است. تغییر ضمیر و زاویهٔ دید و جان‌بخشی به اشیاء متن را متفاوت جلوه داده است.

درست‌نویسی

۲۳

◆ **جمله‌های زیر را ویرایش کنید:**

- **کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان، توسّط سعدی نوشته شد.**
  سعدی کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان را نوشته است.
- **این متن‌های زیبا، توسّط دانش‌آموزان نوشته شده است.**
  دانش‌آموزان، این متن‌های زیبا را نوشته‌اند.

تصویرنویسی

۲۴

- **درون یک فضاپیما را که روی کرهٔ ماه توقّف کرده، تصوّر کنید و تصویر ذهنی خود را بنویسید.**
  شیئی در فضا در حال حرکت است. بی‌شک یک فضاپیماست. کارکنان آن، مثل ماشین کوکی گویا از قبل برنامه‌ریزی شده‌اند و به طور منظم مشغول کار هستند.
  از طریق بلندگو اطلاع می‌دهند که به زودی روی سطح ماه توقّف می‌کنند. اینک زمان آن فرارسیده تا از فضاپیمایی که مدت زیادی در فضای کوچک آن زندگی کرده‌اند، خارج شوند، اما فضای ماه ناشناخته و جدید است. کمی متعجب و نگرانند. چه کسی حاضر است به عنوان اولین نفر از فضاپیما خارج شود و روی سطح ماه قدم بگذارد؟ ...

۲ درس واژه‌ها را بشناسیم، گزینش کنیم و به کار بگیریم

فعّالیت‌های نگارشی

۳۰

- **متن زیر را بخوانید و شیوه‌های کاربرد واژگان را در آن نشان دهید.**

برادران، ای برادران، قربانتان بشوم! این اوّل سال و آغاز بهار، همهٔ کسانی که با هم قهر بودند، آشتی کردند. شما که تا همین دیروز و پریروز با هم چلوپلو می‌خوردید و دیشلمهٔ همدیگر را فوت می‌کردید و قربان صدقهٔ هم می‌رفتید و غیره، حالا مثل کارد و پنیر شده‌اید که چی؟ به قول قُدما: از جای برخیزید! غبار کدورت‌ها را به آب رفاقت شسته، بلکه در محضر ما، یکدیگر را تا حدودی ماچ نموده، قال قضیه را بکنید. هر چه زودتر بهتر؛ زیرا کار داریم، می‌خواهیم برویم به کارمان برسیم. اصلاً بگو ببینم کار شما از کجا بیخ پیدا کرد؟ چه جوری رابطه‌تان شکر آب شد؟ ارتباط تنگاتنگ شما در اثر چه مسئله‌ای از هم گسیخت؟ چی شد که همچین شد؟ ...

به همین زودی، با تلخیص و اندکی تغییر•

BIAMOZ.com

نوع کاربرد	نمونه‌ها
واژه‌های مترادف	اوّل - آغاز، چلو- پلو
واژه‌های متضاد	قهر - آشتی
ظرفیت شبکهٔ معنایی	دیروز - پریروز
گسترش واژه	ارتباط تنگاتنگ، قال قضیه، قربان صدقه، فوت کردن، شکر آب، بیخ پیدا کردن، غبار کدورت
تنوّع فعل‌ها	بودید، کردید، می‌خوردید، می‌رفتید، برخیزید، بکنید، داریم، برویم، برسیم، گسیخت، شد

•• به دلخواه، موضوعی را برگزینید و به هنگام نگارش از همهٔ گونه‌های کاربرد واژگانی (مترادف، متضاد، شبکهٔ معنایی، گسترش واژه و تنوّع افعال)، بهره بگیرید.

موضوع: گردش ایّام

روزها، سال‌ها و ماه‌ها در پی هم می‌آیند و می‌روند و ما هر روز پیرتر می‌شویم و از جوانی‌مان فقط یاد و خاطره می‌ماند. به قول صائب تبریزی:

«آنچنان کز رفتن گل، خار می‌ماند به جا　　از جوانی حسرت بسیار می‌ماند به جا»

مثلاً همین امسال بهار که شد، درختان از خواب زمستانی بیدار شدند، هوا دلپذیر شد، گرد کدورت‌ها را کنار زدیم، همه لباس تازه به تن کردند حتی درختان. ما آنقدر سرگرم مسائل و کار بودیم که زیبایی بهار را فراموش کردیم، تا به خود آمدیم تابستان با روزهای گرم و پرحرارت از راه رسید و میوه‌ها هم رسید؛ هندوانه، خربزه، طالبی، سیب، گلابی، هلو و یک‌بار دیدیم پاییز با تن‌پوش زردش هوهوکنان از راه رسید و لباس درختان را عوض کرد، برگ‌های خسته زیر پای مسافران خش‌خش کرد. تا آمدیم با پاییز و هنرنمایی‌اش چای و قهوه‌ای بنوشیم، فرّاش زمستان آمد و چای را برد و گفت: یخ کرده است، عوضش می‌کنم. سماور و بخاری را روشن کردیم، از پنجرهٔ کنار در خانه که نگاه کردم، همه جا از قوی سفید پر بود، شاید هم اردک‌ها یا مرغابی‌های سفید. تا در را باز کردم که به آنها آب و دانه‌ای تعارف کنم، پر کشیدند به اوج آسمان و مهاجرت را آغاز کردند. حالا آغاز بهار دیگری بود و شکوفه‌ها و پرستوهای کوچک آمدند ... .

و این چنین روزگار می‌گذرد و جوانی به پیری می‌رسد و فرصت‌ها پایان می‌یابد.

واژه‌های مترادف: یاد و خاطره، سال و امسال

واژه‌های متضاد: گل و خار، پیری و جوانی، آمدن و رفتن

شبکهٔ معنایی: روز- ماه- سال، بهار- تابستان- پاییز- زمستان، هندوانه- خربزه- طالبی- سیب- گلابی- هلو

گسترش واژه: روزهای گرم و پرحرارت، هوهوکنان، هنرنمایی، خش‌خش، دلپذیر، گرد کدورت‌ها، برگ‌های خسته

تنوّع افعال: می‌آیند، می‌روند، می‌ماند، آمدیم، شد، کنار زدیم، رسید، عوض کرد، روشن کردیم، نگاه کردم، آغاز کردند، پر کشیدند، بود، است، فراموش کردیم

••• یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایهٔ معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

- داشتن پیش‌نویس
- داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خطِّ خوش)
- بهره‌گیری از همهٔ انواع کاربرد واژگانی (واژگان مترادف، متضاد، شبکهٔ معنایی، گسترش واژه و تنوّع افعال)
- رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)
- بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر
- شیوهٔ خواندن

نتیجهٔ بررسی و داوری: در متن «گردش ایام» همان‌گونه که مشخص شد، از انواع کاربرد واژگانی استفاده شده و متن دارای مقدمه، بدنه و نتیجه است و .... .

درست‌نویسی

- جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

• آرمان، به دریچهٔ سحرآمیز نگاه و وارد آن شد.
آرمان، به دریچهٔ سحرآمیز نگاه کرد و وارد آن شد.

• شغالِ شکمو، داخل باغ و از انگورهای آن خورد.
شغالِ شکمو، داخل باغ شد و از انگورهای آن خورد.

BIAMOZ.com

حکایت‌نگاری ۳۴

• حکایت زیر را بخوانید و به زبان ساده بازنویسی کنید.

حکایت:

دزدی پیراهنی را دزدید و آن را به پسرش داد که به بازار ببرد و بفروشد. پسر پیراهن را به بازار برد؛ اما آن را از او دزدیدند.
وقتی به خانه برگشت، پدرش پرسید: «پیراهن را به چه قیمتی فروختی؟».
پسر گفت: «به همان قیمتی که شما خریده بودید!».

رسالهٔ دلگشا

بازنویسی:

روزی بود و روزگاری بود. شخصی پیراهن را از جوانی دزدید و به خانه آورد و شب هنگام به پسرش گفت: «صبح زود این پیراهن را به بازار ببر و بفروش.»
صبح فردا پسرک که هوای بازی در سر داشت، به بازار رفت، امّا از انتظار برای خریدار خسته شد و در گوشه‌ای به بازی پرداخت. شخصی پیراهن را برداشت و رفت. پسرک زمانی‌که به خانه برگشت، در جواب پدرش که پرسید «پیراهن را چند فروخته‌ای؟» گفت: «به همان قیمتی فروختم که شما آن را خریده بودید.»

۳ درس نوعِ زبانِ نوشته را انتخاب کنیم

فعّالیت‌های نگارشی ۳۹

• نوعِ زبان نوشته‌های زیر را مشخّص کنید.

یک) آیا می‌دانستی مطالبی را که دربارهٔشان فکر می‌کنی و آنها را به زبان می‌آوری، این قدرت را دارند که به کلّی همه چیز زندگی‌ات را عوض کنند؟
وقتی حرفی را مدام تکرار کنی، یواش یواش باور می‌کنی که حقیقت دارد و باورهای تو دلیل همهٔ کارهایی است که انجام می‌دهی. به این جور فکرها و حرف‌ها «عبارت‌های تأکیدی» می‌گویند. برای آنکه افکار ناگوار و منفی، جای خود را به عبارت‌های تأکیدی مثبت بدهند، باید فکرهای سیاه را به افکار سبز، تبدیل کنی:

• هیچ‌کس مرا دوست ندارد ← من خودم را دوست دارم و دیگران هم مرا دوست دارند.
• از موهایم خوشم نمی‌آید. کاش مثل او بودم ← من خود را همین شکلی که هستم، دوست دارم.
• اگر این کار را انجام دهم، از دستم ناراحت می‌شود ← این کار را انجام می‌دهم چون برایم اهمیت دارد.
• این مطالب به من مربوط نیست ← من عاشق یاد گرفتن مطالب تازه هستم.
• اگر این چیزها را داشتم، خوب بود ← به‌خاطر چیزهایی که دارم، سپاسگزارم.
• من همانی هستم که فکر می‌کنم.

نوعِ زبان: عادی

دو) او واقعاً یک آدم بود. توی زمین، پرنده پر نمی‌زد که به دنیا آمد. این‌ور را گشت، آن‌ور را گشت؛ امّا از هیچ‌کس خبری نبود. یک گوشه نشست و برای غصّه‌های خودش، قصّه تعریف کرد:
یکی بود، یکی نبود. غیراز خدای مهربون، کسی نبود. یه آدمی، تک و تنها، توی برهوت زمین، زندگی می‌کرد ...
کوه‌ها قصّهٔ آدم را گوش دادند، درخت‌ها گوش دادند، دریا گوش داد؛ امّا فقط خدا دلش برای آدم سوخت. این شد که حوّا را آفرید و آدم را از تنهایی درآورد. آدم و حوّا با هم ازدواج کردند و بچّه‌دار شدند و این‌طوری شد که زمین، آرام آرام، شلوغ شد.

نوع زبان: ادبی

BIAMOZ.com

سه) باورها و اولویت‌های هر فرد در میان گروه، اغلب با دیگر افراد گروه، تفاوت دارد. حتّی افرادی که فامیل‌اند و خویشی نزدیک با هم دارند؛ مثل برادرها، خواهرها و ... ممکن است، باورهای متفاوتی داشته باشند. هر کس ممکن است با روش صحبت کردن، نگاه کردن، کار کردن و ... دیگران موافق نباشد؛ ولی حقِ برخورد خشونت‌آمیز با آنها را ندارد. دیگران هم مثل ما حق دارند، بدون اینکه صدمه‌ای به جان و مالشان وارد شود، نظر خودشان را بیان کنند.

• ارزش‌ها

نوع زبان: عادی

•• موضوعی به دلخواه انتخاب کنید؛ یک بار به زمان «عادی» و بار دیگر به زبان «ادبی» دربارهٔ آن بنویسید.

نوشتهٔ عادی: غروب آفتاب

هنگام غروب، آسمان قرمز و سرخ می‌شود و روشنایی روز به پایان می‌رسد و کم‌کم تاریکی شب فرا می‌رسد. گاهی صدای حیوانات و حشرات به گوش می‌رسد، جانورانی که هنگام شب به راه می‌افتند و برخی نیز شکار می‌کنند و دنیایی که تا چند لحظه پیش روشن و زیبا بود، به محیط تاریکی بدل می‌شود. در تاریکی شب چشم، چشم را به راحتی نمی‌بیند.

نوشتهٔ ادبی: غروب آفتاب

خورشید، آرام و سینه‌خیز پشت کوه‌ها پنهان می‌شود، مثل اینکه از دیدن شب هراس دارد، خودش را از چشم شب تاریک و مبهم، نهان می‌سازد. آسمان رنگ عوض می‌کنند. به نظر می‌رسد همه چیز آغشته به زعفران است.

••• به نوشتهٔ دوستانتان با دقّت گوش دهید و آن را براساس معیارهای زیر، ارزیابی کنید. نتیجهٔ ارزیابی خود را بنویسید.

سنجه‌های ارزیابی:

• داشتن پیش‌نویس

• داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خطِ خوش)

• به کارگیری مناسب زبان «عادی» یا «ادبی»

• بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر

• شیوهٔ خواندن

نتیجهٔ بررسی و داوری: در نوشتهٔ «غروب آفتاب» علائم نگارشی و درست‌نویسی رعایت شده و املای واژگان صحیح است. زبان عادی و ادبی به طور مناسب به کار گرفته شده است. متن کوتاه و مختصر است.

۴۳

درست‌نویسی

• جمله‌های زیر را ویرایش کنید.

• خوبیّت دارد، کتاب مفید را بعد از خواندن، به دیگران هدیه کنیم.

خوب است کتاب مفید را بعد از خواندن، به دیگران هدیه کنیم.

• ایرانیت برای تک‌تک ما، مایهٔ غرور و افتخار است.

ایرانی بودن برای تک‌تک ما، مایهٔ غرور و افتخار است.

۴۴

مَثَل‌نویسی

• مَثَل زیر را به زبان ساده، بازآفرینی کنید.

ضرب‌المثل: «کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد»

بازآفرینی مَثَل:

یکی بود یکی نبود، در این روزگار ناسازگار و نامراد، دو بازرگان کهنه‌کار و سرد و گرم چشیده بودند که همکاری و دوستی آنها بین مردم ضرب‌المثل بود. اسم یکی از آنها شنبه بود و دیگری جمعه نام داشت.

روزی شنبه همهٔ دارایی‌اش را به کالا تبدیل و بار کشتی کرد تا در سرزمین‌های دور بفروشد و سود زیادی نصیبش شود. از قضا، طوفان درگرفت و کشتی شنبه به همراه دارایی‌اش از بین رفت و او مفلس و بیچاره شد. نزد دوستش جمعه آمد و از او خواست تا مبلغی به او قرض بدهد تا دوباره بتواند به تجارت بپردازد، اما جمعه در پاسخ به او گفت که اگر تاجر بودی، همهٔ دارایی خود را جمع نمی‌کردی که به یک‌باره آن را از دست بدهی و شنبه را از خود دور کرد.

BIAMOZ.com

مدتی بدین منوال گذشت. شنبه از آنجا که مرد باتجربه‌ای بود، به هر زحمتی که بود، مقام و شوکت پیشین خود را بازیافت.
روزی جمعه نادم و دلخسته پیش شنبه آمد و گفت: «پس از بیرون کردن تو، دزد به انبار من دستبرد زد و الان چیزی ندارم، به جز حسرت و ندامت و از تو کمک می‌خواهم.» شنبه گفت: «شنبه به جمعه نمی‌رسد، همان‌گونه که کوه به کوه نمی‌رسد، اما آدم به آدم می‌رسد.»

۴ درس فضا و رنگِ نوشته را تغییر دهیم

فعالیت‌های نگارشی

• نوشته‌های زیر را بخوانید و نوع فضا و رنگ (طنز - غیرطنز) هر کدام را مشخّص کنید.

یک) تمساح از معدود حیواناتی است که لبخند می‌زند. لبخند تمساح، خطرناک‌ترین لبخند است. این لبخند، علامت دوستی نیست. لبخند تمساح به سبب نوعِ آروارهٔ پایینی آن است که در انتها به طرف بالا برگشته است. تمساح وقتی غذای خوشمزه‌ای پیدا می‌کند، دهانش را نیمه‌باز می‌کند و دندان‌های تیز و برّاقش را نشان می‌دهد.

◆خواندنی‌های کوتاه علمی

فضای نوشته: غیرطنز

دو) پگی کوچولو گفت: «امروز نمی‌توانم به مدرسه بروم؛ سرخک و اُریون گرفته‌ام، سر تا پایم پر از جوش و تاول شده، لوزه‌هایم اندازهٔ دوتا سنگ یک کیلویی شده‌اند. تا حالا شانزده لکهٔ آبله‌مرغان روی تنم شمرده‌ام، آهان این هم یکی، می‌شود هفده تا. پایم از بیخ قلم شده، سرفه می‌کنم، عطسه می‌کنم، نفس‌نفس می‌زنم و چه گلو دردی دارم! باران که می‌آید، آپاندیسم درد می‌گیرد. زبانم هی دارد گنده و گنده‌تر می‌شود. آرنجم کج شده، ستون فقراتم خم برداشته، تبم به بالای ۱۸۰ درجه رسیده، توی گوشم یک سوراخ هم پیدا شده، ناخن‌هایم ریش‌ریش شده، قلبم...
چی؟ چی گفتی؟
گفتی امروز مدرسه تعطیل است؟
خداحافظ، من رفتم بازی!

◆آقای باکلاه، آقای بی‌کلاه

فضای نوشته: طنز

سه) تازگی‌ها یک نفر پیدا شده است که بعضی‌ها به او می‌گویند. «ملّا نصرالدّین قرن بیست و یکم». بعضی‌ها شک کرده‌اند که نکند این آدم، همان ملّا نصرالدّین باشد و یک جورهایی سر از قبر برداشته، دارد توی عصر رایانه، جولان می‌دهد. هر چه باشد، هر که باشد، فرقی نمی‌کند، شما چند تا از ماجراهای ملّا نصرالدّین قرن بیست و یکم را گوش بدهید، ببینم نظر شما چیست:
ملّا نصرالدّین جدید، یک حلقهٔ نامزدی پیدا کرد و به فکر ازدواج افتاد. از او پرسیدند: با کی می‌خواهی ازدواج کنی؟
جواب داد: با هر کسی که انگشتش به این حلقه بخورد.

◆ از عصر شتر تا عصر موتور

فضای نوشته: طنز

چهار) حسین همین‌طور ایستاده بود و به همرزم و دوستش نگاه می‌کرد که آن طرف کوچه، در کمین نشسته بود. تانک عراقی غرّش‌کنان جلو آمد و به کنار آنها رسید. ناگهان، آن رزمنده که به نظر می‌رسید چهار پنج سالی از حسین بزرگ‌تر است، از کمینگاه خود بیرون جَست، چابک و سریع پرید روی تانک و با شکم روی سقف آن دراز کشید. سینه‌خیز جلو رفت و خود را به روزنه‌های دید تانک رساند. قوطی افشانه را از جیبش بیرون آورد، با تمام قدرت

BIAMOZ.com

دکمهٔ آن را فشرد و با لایه‌های غلیظی از رنگ قرمز، جلو دید تانک را پوشاند و مقداری از رنگ را هم از راه همان روزنه‌ها، به سر و صورت خدمهٔ تانک پاشید.

- حسین، هنوز داشت با تعجب به حرکات آن همرزمش نگاه می‌کرد که دید، تانک از حرکت ایستاد و چند لحظه بعد دو نفر عراقی با سر و صورت قرمز از داخل تانک بیرون آمدند...

◆ خواب خون

فضای نوشته: غیرطنز

●● از میان موضوع‌های زیر، یکی را برگزینید؛ یک بار با فضای «غیرطنز» و بار دیگر با فضای «طنز» دربارهٔ آن بنویسید.

•تلفن همراه •زبان پیشخدمت •درد دل یک موش آزمایشگاهی •ماهی، در حوض قالی
•سایهٔ آدم •انتقال خون •کمک به همسایه‌ها •ایستادن توی صف

موضوع: تلفن همراه (غیرطنز)

اگر سی سال پیش از این به کسی می‌گفتید وسیله‌ای ساخته خواهد شد که بدون اینکه به سیم وصل باشد، با آن می‌توان ارتباط برقرار کرد، بی‌شک به شما می‌خندید و یا با تعجب به شما می‌نگریست.

اما امروزه، یکی از مهم‌ترین وسایل ارتباطی، تلفن همراه است و بسیاری از بخش‌های زندگی ما به آن گره خورده است. از پرداخت فیش‌های آب و برق و گاز گرفته تا تماشای تلویزیون و انجام امور بانکی از طریق این دستگاه کوچک میسر است. شمارهٔ صدها و هزاران نفر از دوستان و همکاران را می‌توان در آن ذخیره و نگه‌داری کرد. می‌تواند همانند یک منشی یادداشت‌ها را به حافظه بسپارد و در موارد لزوم به ما خبر دهد. تقویم، قرآن، انواع کتاب‌ها و دیوان شعر شاعران را می‌توان در آن جای داد و به راحتی و در هر جایی از آنها بهره برد و چون اندازهٔ آن کوچک است، ما را از نگه‌داری قفسه‌های بزرگ کتاب بی‌نیاز ساخته است. در هر لحظه می‌توانیم به دوستان و آشنایان خود دسترسی داشته باشیم و از احوال آنها با خبر شویم و لحظه به لحظه از اخبار و اطلاعات دنیای اطراف خود مطلع شویم.

اما همین وسیله با این ویژگی‌های منحصر به فرد، گاهی مضراتی نیز دارد. توجه بیش از حد به این دستگاه ممکن است ما را از جمع آشنایان و روابط دوستانه دور سازد و در حالی که در کنار آنها هستیم، از آنها غافل باشیم و از حوادث اطرافمان بی‌اطلاع بمانیم.

تلفن همراه، زندگی امروزی را از جهات بسیاری راحت‌تر و زیباتر ساخته است، اما باید توجه داشته باشیم بازی کردن و مشغول شدن بیش از حد با آن، ما را از دنیای اطرافمان جدا نسازد و از آن بجا و درست بهره ببریم.

موضوع: تلفن همراه (طنز)

تلفن همراه را از این نظر همراه می‌نامند که در همه جا با ماست؛ خانه، خیابان، صف اتوبوس و ... .

تلفن همراه هر چه قدر بزرگ‌تر و به اندازهٔ نان بربری نزدیک‌تر باشد، ما را بااهمیت‌تر و باکلاس‌تر نشان می‌دهد، زیرا در دستمان جا نمی‌شود و دیگران را وامی‌دارد به اینکه جور دیگری به ما بنگرند. می‌توانیم با آن پیامک‌های درشت، ریز، چاق، لاغر و یا بدون متن بدهیم و به اصطلاح دوستان را سرکار بگذاریم و از دور تفریح کنیم و بخندیم. توجه داشته باشید هیچ وسیله‌ای چنین قابلیّتی ندارد. تلفن همراه از بااعتمادترین و رازدارترین دوستان دنیاست، زیرا رمز و قفل دارد و برای حفظ رازهای ما تا پای جان ایستادگی می‌کند. ممکن است با چکش خرد شود، ولی چیزی را لو نمی‌دهد و به اصطلاح نم پس نمی‌دهد.

تلفن همراه این امکان را به ما می‌دهد که در عین بودن، نباشیم و با وجود همراهی و همنشینی با دوستان، جدا از آنها و با دوست همیشگی خود مشغول بازی باشیم.

خوبی دیگر تلفن همراه این است که هرگاه کسی با ما کار داشت، به راحتی می‌گوید: «مشترک موردنظر در دسترس نمی‌باشد. پیام شما از طریق سرویس صوتی به مخاطب اطلاع داده می‌شود.» برای کاستن از هزینه‌های تماس، کافی است بگوییم: «شارژم داره تموم می‌شه، با من تماس بگیر» و اگر نخواهیم تماس بگیریم، می‌گوییم: «شارژم تمام شده بود.»

تلفن همراه همبازی خوبی هم هست و می‌توانیم از صبح خیلی زود و خروس‌خوان سحرگاهی تا بوق سگ با آن بازی کنیم تا خوابمان ببرد.

پس تلفن همراه، همراه همیشگی ما، بهترین همبازی، رازدار، بااعتماد و باکلاس و کم‌خرج است.

BIAMOZ.com

••• به نوشته دوستانتان با دقّت گوش دهید و آن را بر پایهٔ معیارهای زیر، ارزیابی کنید. نتیجهٔ ارزیابی خود را بنویسید.

سنجه‌های ارزیابی:

- داشتن پیش‌نویس
- داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خطّ خوش)
- انتخاب و به کارگیری مناسب فضای طنز و غیرطنز
- رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدّمه، بدنه و نتیجه)
- بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر
- شیوهٔ خواندن

نتیجهٔ بررسی و داوری: طنز و غیرطنز بودن دو نوشته مشخص است و طبقه‌بندی ذهن رعایت شده و در متن مشخص شده است. در بهره‌گیری از شیوه‌های پرورش فکر از جنبه‌های مختلفی به موضوع پرداخته است.

۵۷ درست‌نویسی

- **جمله‌های زیر را ویرایش کنید:**
- **یقیناً با شما ممکن است به ورزشگاه بیایم.**

ممکن است با شما به ورزشگاه بیایم.

- **مطمئن هستم این هفته، شاید خبر خوبی به شما برسد.**

مطمئن هستم این هفته خبر خوبی به شما می‌رسد. (شاید این هفته خبر خوبی به شما برسد.)

۵۸ تصویرنویسی

- **داخل یک اتوبوس شلوغ را، تصوّر کنید و تصویر ذهنی خود را بنویسید.**

بالاخره بعد از توقف چند دقیقه‌ای، اتوبوس حرکت کرد. بین در و چند نفری که جلوتر ایستاده بودند، گیر کرده بودم. به زحمت و با چند بار تکرار کلمهٔ «ببخشید» راه نفسی پیدا کردم، به طوری که از لابه‌لای جمعیت، به زحمت قسمتی از شیشهٔ پنجره بیرون دیده می‌شد. در ایستگاه بعدی جهت اجتناب از هجوم جمعیت به بیرون، اتوبوس توقف نکرد. هنگام حرکت از ایستگاه سوم، ناگهان صدای جیغ زنی بلند شد. معلوم شد که لای در اتوبوس گیر کرده است. بعد از رها شدن، چند جمله‌ای زیر لب غرولند کرد. چند ایستگاهی که بدین منوال گذشت، چون بیرون اتوبوس به خوبی دیده نمی‌شد، کم‌کم شک کردم که به ایستگاه موردنظرم رسیده‌ایم یا آن را پشت سر گذاشته‌ایم. دختر بچهٔ کوچکی میلهٔ اتوبوس را گرفته و کنار پدرش ایستاده بود. کمی جلوتر، پسر بچهٔ کوچکی هر از چند گاهی برای او شکلک در می‌آورد و او پوزخندی می‌زد.

آرام آرام اتوبوس خلوت شد و هم‌زمان به ایستگاه آخر رسید. اینجا بود که تازه شستم خبردار شد که ایستگاه را رد کرده‌ایم. مشکل بزرگ‌تر این بود که کیفم را در خانه جا گذاشته بودم.

۵ درس نوشته را خوش، آغاز کنیم؛ زیبا به پایان ببریم و نیکو نام‌گذاری کنیم.

۶۵ فعالیت‌های نگارشی

- نوشته‌های زیر، از بخش‌های آغازین و پایانی متن‌هایی انتخاب شده‌اند؛ آنها را بخوانید و بگویید، هر کدام به چه شیوه، آغاز و پایان نوشتهٔ خود را تنظیم کرده‌اند؟

آغازها

می‌گویند که در شهر کوچک یورو در کشور هندوراس، سالی یکی دو بار از آسمان ماهی می‌بارد! براساس گفته‌های مردم محلی، در ماه‌های مه و ژوئن هر سال، طوفان‌های بسیار بزرگی در این شهر اتّفاق می‌افتد و گاهی بعد از تمام شدن طوفان، تمام خیابان‌ها پر از ماهی‌های کوچک می‌شوند.

BIAMOZ.com

ما کاری به علمی بودن یا نبودن این خبر نداریم. تنها می‌خواهیم راجع به یک مسئلهٔ دیگر حرف بزنیم. آن مسئله، غیرمنتظره بودن یک اتّفاق است. مثل باریدن ماهی از آسمان، پرواز کردن کشتی در آسمان، شکست خوردن یک فیل از مورچه و خیلی خبرهای عجیب و غیرمنتظره.

آیا به نظر شما، خیانت کردن یک دوست به دوستی دیگر هم، خبر غیرمنتظره‌ای است؟

نافرمانی یک فرزند در برابر پدر و مادر چطور؟ آیا در حدّ خبر باران ماهی‌ها هست؟ ...

آغاز با: خبر و داستان و پرسش

به چه چیزهایی باید علاقه‌مند بود؟ به پدر و مادر؟ به علم و دانش؟ به دوست و آشنا؟ به هنر و زیبایی؟ مسلماً همهٔ اینها ارزشمندند و باید دوستشان داشت؛ اما آنچه پیش و بیش از همه چیز و همه کس باید بدان علاقه‌مند شد، چیز دیگری است.

باید پیش از علاقه‌مند شدن به هر چیز و هرکس، به «خودتان» علاقه‌مند شوید. شما باید خودتان را دوست بدارید و به خودتان عشق بورزید. باید آنقدر به خودتان نزدیک شوید که گویی بهترین دوست صمیمی خودتان هستید. علاقه‌مند شدن به خودتان کلید اصلی علاقه‌مند شدن به دیگران است...

◆مجلهٔ رشد نوجوان، ش ۱۷۱

آغاز با: پرسش

پایان‌ها

... به این ترتیب، فصل‌ها پشت سر هم می‌آیند و می‌روند و هر فصل که به پایان می‌رسد، جای خود را به فصلی دیگر می‌دهد. بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار.

آیا نه این است که هر چهار فصل یک مقصد دارند و هر چهار، پیام‌آور یک حقیقت‌اند؟

آیا نه این است که این چهار پیامبر، پیامشان «حیات» است و تنها حیات؟

پایان با: پرسش

... زبان فردوسی مانند دل او روشن و پاک است. او با همین زبان صاف و زلال و عفاف‌آمیز، صحنه‌های بزم و رزم را وصف می‌کند. خواننده، در پس صدای کارزار و به هم خوردن شمشیر و گرز، صدای خودِ شاعر را می‌شنود و وجود او را احساس می‌کند.

فردوسی با خلق اثری که عواطف ملّی و آرمان‌های انسانی به زیباترین و پرشکوه‌ترین صورتی در آن انعکاس یافته، در دل‌ها و جان‌های پاک، برای همیشه زنده خواهد ماند.

چون این نامور نامه آمد به بُن — زمن رویِ کشور شود پرسُخُن
نمیرم از این پس که من زنده‌ام — که تخم سخن را پراکنده‌ام

◆فارسی اوّل راهنمایی، س ۱۳۸۳

پایان با: شعر (نقل اشعار و ابیات)

◆◆ موضوعی را به دلخواه برگزینید و با یکی از شیوه‌های آغاز و پایان نوشته، متنی را دربارهٔ آن بنویسید.

موضوع: یادگار گنبد دوّار

«دست از سرم بردارید» اصلاً فکرش را نمی‌کردم این آخرین جمله‌ای باشد که از او می‌شنیدم. روی تخت بیمارستان چشمانش را بست و هرگز چشمانش را آن‌گونه ندیدم. رفتم به دنبال دارو در داروخانه در آن سوی شهر. تصور نمی‌کردم تا این اندازه از دنیا خسته و دلمرده باشد، ولی خوب می‌دانم که دلش با این دنیای فانی نبود و به هیچ چیز دل نمی‌بست، هرگز پولی را نگه نمی‌داشت و هر چه داشت، خرج می‌کرد. نمی‌دانم شاید درون قلبش از کوتاهی عمرش خبر داشت.

همیشه خوب غذا می‌خورد. اصولاً رابطه‌اش با خوردن عالی بود. میوه و غذاهای رنگارنگ و انواع نوشیدنی‌ها، اما از چند روز پیش میل به غذا نداشت، رفتیم به نزدیک‌ترین درمانگاه، اگر چه پزشک بیماری‌اش را مسمومیت غذایی تشخیص داد، ولی مشکل این نبود.

چون بزرگ‌تر از ما بود، همواره بار سختی‌های زندگی بر دوش او سنگینی می‌کرد. شستن و رُفتن و پختن، همه را به تنهایی انجام می‌داد و حواسش به همهٔ خانواده بود. خاطر ما را وقتی مکدّر کرد که باورم شد دیگر خواهری ندارم. بعد از عاشورای آن زمستانِ سخت، دست در دست ننه سرما گذاشت و رفت و از یادگار گنبد دوّار، تنها یاد و خاطرش باقی ماند.

BIAMOZ.com

••• یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایهٔ معیارهای زیر بررسی و نقد کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

- داشتن پیش‌نویس
- داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط خوش)
- استفادهٔ مناسب از روش‌های شروع کردن و به پایان بردن نوشته
- رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)
- بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر
- شیوهٔ خواندن

نتیجهٔ بررسی و داوری: عنوان نوشته مصراعی از شعر نظامی گنجوی است. شروع داستان به صورت جملهٔ خبری است و با

۶۹

درست‌نویسی

- جمله‌های زیر را ویرایش کنید:
- دانش‌آموزان در جشن پایان دورهٔ متوسطهٔ اوّل، حضور به هم رساندند.

دانش‌آموزان در جشن پایان دورهٔ متوسطهٔ اول، حاضر شدند.

- مدیر مدرسه، خاطرهٔ سی سال مدیریت خود را به رشتهٔ تحریر در آورد.

مدیر مدرسه، خاطرهٔ سی سال مدیریت خود را نوشت. (تحریر کرد)

۷۰

حکایت‌نگاری

- حکایت زیر را به زبان ساده، بازنویسی کنید.

حکایت:

روزی، شخصی نزد طبیب رفت و گفت: «شکم من به غایت درد می‌کند. آن را علاج کن که بی‌طاقت شده‌ام».
طبیب گفت: «امروز چه خورده‌ای؟» مریض گفت: «نان سوخته».
طبیب غلام خود را گفت: «داروی چشم را بیاور تا در چشم او کشم!».
مریض گفت: «من درد شکم دارم، داروی چشم را چه کنم؟».
طبیب گفت: «اگر چشمت روشن بودی، نان سوخته نخوردی!».

لطایف الطوایف، فخرالدّین علی صفی

بازنویسی:

یک روز شخصی که دل‌درد داشت، نزد پزشکی رفت و گفت: «آقای دکتر، به دادم برس، طاقت ندارم، شکمم به شدت درد می‌کند.» پزشک پرسید: «امروز چه غذایی خورده‌ای؟» بیمار گفت: «نان سوخته خورده‌ام.»
پزشک به دستیارش گفت: «قطرهٔ چشمی بیاور تا در چشم این بیمار بریزم.»
بیمار گفت: «آقای دکتر، من دل‌درد دارم، قطرهٔ چشم به چه درد من می‌خورد؟»
پزشک پاسخ داد: «مشکل در بینایی تو است، زیرا اگر چشم بینا داشتی، نان سوخته نمی‌خوردی و به این درد دچار نمی‌شدی!»

درس ۶ قالبی برای نوشتن برگزینیم

۷۹

فعّالیت‌های نگارشی

- نوشته‌های زیر، بُرشی از متن اصلی یک نوشته‌اند. آنها را بخوانید و قالب هر کدام را مشخّص کنید.

◄ سومین روز نمایشگاهِ کتاب، با ازدحام نسبی بازدیدکنندگان ادامه یافت.
صحن مصلّای تهران، شبستان‌ها، استراحتگاه‌ها و قسمت‌های مختلف نمایشگاه، میزبان جمعیّتی بود که ترجیح داده بودند، روز تعطیل خود را در این فضا سپری کنند. چه کتاب بخرند و چه نخرند. می‌دیدم که علاقه‌مندان به کتاب، مقابل غرفه‌های ناشران، جمع شده‌اند.

BIAMOZ.com

اکثر بازدیدکنندگان، کیسه‌های تبلیغاتی در دست داشتند و یکی دو تا کتاب توی آن، جا داده بودند. همین‌طور که دیده‌ها و شنیده‌هایم را یادداشت می‌کردم، با چند نفر دربارهٔ وضعیت نمایشگاه صحبت کردم.

یکی از بازدیدکنندگان که دختر دانشجویی بود، گفت: برای یک کتاب فقط ۳۰۰ تومان تخفیف گرفته است و این مبلغ، حتّی از قیمت بلیط رفت و برگشت مترو هم کمتر است». یک دانشجوی زبان انگلیسی هم از بخش کتاب‌های خارجی نمایشگاه چندان راضی نبود. یک آقای معلّم که ظاهراً ادبیات فارسی درس می‌داد، خیلی خیلی راضی بود. او خوشحال بود که فقط در ۴ ساعت توانسته کتاب‌های مورد نظرش را خریداری کند.

شبستان مصلّا (بخش ناشران عمومی) را ترک کردم و به شلوغ‌ترین قسمت نمایشگاه؛ یعنی بخش ناشران کودک و نوجوان رفتم. سالن‌های بخش کودک نمایشگاه، در قسمت شمالی مصلّا واقع شده بود و در آنجا، شور و شادی خاصّی حکم‌فرما بود. در ورودی بخش کودک، یکی از ناشران خوش‌ذوق، مسابقهٔ نقاشی برگزار کرده بود. در این مسابقه، هر کودکی که نمایشگاهِ کتاب را از نگاهِ خودش نقّاشی می‌کرد، سه جلد کتاب هدیه می‌گرفت ....

قالب: گزارش

◄ در سرزمینی بسیار دور از اینجا، در آن سوی رود سبز، زمانی کوه سیاهی بود که قلّه‌اش مثل تکّه فلز نخراشیده و نتراشیده‌ای، سفیدی آسمان را می‌شکافت. روستاییان اسم آن کوه را «کوهِ بی‌ثمر» گذاشته بودند؛ چون در آنجا هیچ گیاهی نمی‌رویید و هیچ پرنده و چرنده‌ای ماندگار نمی‌شد...

◆جایی که کوه بوسه می‌زند بر ماه

قالب: داستان

◄ عزیز من، از اینکه این روزها، گهگاه و چه بسا غالباً، به خشم می‌آیی، ابداً دلگیر و آزرده نیستم. من خوب می‌دانم که تو سخت‌ترین روزها و سال‌های تمامی زندگی را می‌گذرانی، حال آنکه هیچ یک از روزها و سال‌های گذشته نیز چندان دلپذیر و خالی از اضطراب نبوده است که با یادآوری آنها، این سنگ سنگین غصّه‌ها را از دلت برداری و نفسی به آسودگی بکشی.

صبوری تو، صبوری تو، صبوری بی‌حساب تو در متن یک زندگی ناامن و آشفته که هیچ چیز، آن را مفرّح نساخته است و نمی‌سازد، به راستی که شگفت‌انگیزترین حکایت‌هاست...

◆نادر ابراهیمی

قالب: نامهٔ غیررسمی

◆◆ موضوعی را انتخاب کنید و در یکی از قالب‌های نوشتاری بنویسید.

◆کودکی من ◆یک روز از کلاس ◆جلسهٔ امتحان

◆هدف زندگی ◆نوجوانی ◆عاقبت فرار از مدرسه

◆پرواز بدون بال

موضوع: یک روز از کلاس

مرا به کلاس پنجم بردند. مسیری که از خانه به مدرسه می‌پیمودم، هر روز همان بود؛ کوچه‌های خاکی. خانهٔ ما با دیوارهای بلند، خشکی هوای شهر رخوتی در فضا می‌نهاد. نه تنها انسان‌ها و جاندارها، حتّی درخت‌ها و گیاه‌ها هم از کم‌آبی، شاخه‌های خود را آویخته نگاه می‌داشتند و گنجشک‌ها زیر شاخه‌ها چرت می‌زدند. دبستان ما در محلّه‌ای بود که تعدادی درخت و جوی آب خشکیده‌ای داشت.

در کلاس پنجم، ما بیست و چند نفر بودیم. مُعلّم ما با آنکه جثّهٔ کوچکی داشت، با جذبه وارد کلاس می‌شد و چشم‌های براّق عسلی‌رنگ داشت؛ رویِ سرخ تراشیده، حدودِ سی‌ساله.

میز معلم، دمِ درِ ورودی، بر سکوی چوبی‌ای که نیم‌متری از کف کلاس بلندتر بود، استقرار داشت.

او از در که وارد می‌شد، با چالاکی، هیکل ظریف و تمیز خود را پشت میز قرار می‌داد و با اندکی اخم که گویا آن را برای تسلط بر کلاس لازم می‌دید، درسش را شروع می‌کرد.

کلاس برای من با دو احساس متفاوت، یکی شوق و دیگری نگرانی از تازگی‌ها آغاز گشت. همه چیز گرداگرد دم ناشناس بود، معلّم، بچه‌ها، محیط ...»

از کتاب «روزها» اثر دکتر محمّد علی اسلامی ندوشن

BIAMOZ.com

••• نوشته‌های خوانده شده را با سنجه‌های زیر نقد و بررسی کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

- داشتن پیش‌نویس
- داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خطِ خوش)
- بهره‌گیری مناسب از قالب‌های نوشتاری
- رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)
- بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر
- شیوهٔ خواندن

نتیجهٔ بررسی و داوری: متن در قالب «خاطره» نوشته شده است و طبقه‌بندی ذهن و نوشته تا حدودی رعایت شده که در متن مشخص شده است.

درست‌نویسی ۸۳

- جمله‌های زیر را ویرایش کنید:
- تخته وایت برد را برای معلّم آماده کردم.

وایت برد را برای محله آماده کردم. (تخته را برای معلم آماده کردم.)

- ناهار ظهر را که خوردیم و بار و بندیل را جمع کردیم و راه افتادیم.

ناهار را که خوردیم، بار و بندیل را جمع کردیم و راه افتادیم.

مَثَل‌نویسی ۸۴

- مَثَل زیر را بازآفرینی کنید.

ضرب‌المثل: «فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تر است»

بازآفرینی مَثَل:

فضولی، کنجکاوی یا هر اسمی که رویش بگذارید، از آن حس‌هایی است که همه تجربه کرده‌اند، بعضی بیشتر، بعضی کمتر! فضولی یا کنجکاوی در واقع یک احساس ذاتی و درونی است. همه دوست دارند از آنچه نمی‌دانند، سر در بیاورند.

روزگاری، بچهٔ بازیگوشی بود که همه جا سرک می‌کشید و با همه چیز و همه کس کار داشت. حتی بچه‌های هم سن و سالش هم دیگر از دست او خسته شده بودند.

وقتی زن همسایه نان می‌پخت، دست می‌برد و مقداری از خمیر را برمی‌داشت و سعی می‌کرد نان بپزد. وقتی وارد مغازهٔ آهنگری می‌شد، چیزی نمانده بود که آهن مذاب به او صدمه بزند. وقتی دو نفر صحبت می‌کردند، سعی می‌کرد سر از سخن آنها درآورد و ... .

خلاصه، روزی مردم روستا تصمیم گرفتند او را تنبیه کنند. چند روزی با او صحبت نکردند، اما او همچنان به دخالت در امور دیگران ادامه داد، حتی با چوب و ترکه به جانش افتادند، ولی فایده‌ای نداشت.

در نهایت، به این نتیجه رسیدند که فضولی چاره‌ای ندارد و شخص فضول، حتی اگر به جهنم هم راه یابد، باز هم ایراد می‌گیرد و فضولی می‌کند و این مَثَل مرسوم شد: «فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تر است».

۷ درس وسعت و عمق نوشته را بیشتر کنیم.

فعّالیت‌های نگارشی ۹۲

- نوشتهٔ زیر را بخوانید و نشان دهید کدام بخش از متن، تحت تأثیر مطالعات نویسنده، گستردگی و عمق بیشتری پیدا کرده است؟

انسان و فرشته، دو ستایشگر خالق هستند و به ستایشگری معروف‌اند. ولی آیا جز انسان و فرشته، ستایشگران دیگری هستند. آیا ما آنها را می‌بینیم؟ می‌شناسیم؟ حکایت زیر، آیینه‌ای برای دیدن و شناختن اینان است:

«یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتم: «این چه حالت بود؟»

BIAMOZ.com

گفت: «بلبلان را شنیدم که به نالش درآمده بودند؛ از درخت؛ و کبکان در کوه و غوکان در آب و بهایم در بیشه. اندیشه کردم که مروّت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.»

این حکایت، به خوبی، نشان می‌دهد که تنها انسان‌ها و فرشتگان نیستند که خداوند را ستایش می‌کنند؛ بلکه هر چه در زمین و آسمان است، به ذکر پروردگار مشغول است. قیام کوهساران، رکوعِ آبشاران، قنوت درختان، سلام غنچگان، همه و همه نشان از سرود و ستایش دارند.

خداوند هم در قرآن کریم بر این حقیقت تأکید می‌کند و می‌فرماید: «یُسَبِّحُ لله ما فِي السَّمواتِ وَ ما فِي‌الأَرض» (سورهٔ تغابن و جمعه / آیهٔ ۱).

پیام این آیه برای ما انسان‌ها این است که در حمد و ستایش آفریدگارمان از حیوانات، جمادات و نباتات عقب نیفتیم.

هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید　　بلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه

و یا

توحید گوی او نه بنی‌آدم‌اند و بس　　هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

در این داستان حکایتی از سعدی آمده و آیه‌ای از قرآن کریم ذکر شده و دو بیت شعر آمده است که همگی آنها تحت تأثیر مطالعات قبلی نویسنده بوده و عمق و گستردگی بیشتری به متن بخشیده است.

•• موضوعی را انتخاب کنید و با بهره‌گیری از اطلاعات و دانش خود، به آن گستره و عمق بخشید.

موضوع: خلقت انسان

یکی از رازها و شگفتی‌های آفرینش، خلقت انسان است، موجودی که نه تنها خود را با شرایط این کرهٔ خاکی وفق داده، بلکه بسیاری از عناصر طبیعت را در جهت خواسته‌ها و نیازهای خود به کار گرفته است.

هنگام خلقت آدم، خداوند خطاب به فرشتگان فرمود: «اِنّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طین» قصد دارم موجودی خلق کنم از جنس خاک که بارزترین ویژگی او داشتن اختیار است. فرشته‌ها با توجه به ویژگی‌هایی که خداوند برای مخلوق جدید خویش برشمرد، فهمیدند که این موجود زمین را دگرگون خواهد کرد، خطاب به خداوند بزرگ گفتند: «نحْنُ نُسَبِّحُ و نقدِّسُ لَکَ»... خدایا، ما تو را عبادت می‌کنیم و به پاکی می‌ستاییم. به جان هر کسی که دوست داری این انسان را خلق نکن، زیرا او در زمین جنگ و خون‌ریزی به راه می‌اندازد.

خداوند فرمود: «اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ»، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. با این وجود، خداوند انسان را نادان تلقی می‌کند: «اِنّا عَرضْنَا الاَمانَةَ عَلَی السَّمواتِ وَالارضِ والجبالِ فَاَبینَ اَنْ یَحمِلنَها و اَشْفَقنَ مِنها وَ حَمَلها الانسانُ اِنَّهُ کان ظَلوماً جَهُولاً»

خداوند قدرت خویش را در خلقت انسان نشان داد.

از شبنم عشق، خاک آدم گل شد　　صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

«اِنّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خلیفَةً.»

••• نوشته‌های خوانده شده (در تمرین ۲) را، با معیارهای زیر ارزیابی کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

- **داشتن پیش‌نویس**
- **داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خطِ خوش)**
- **گستردگی و عمق نوشته**
- **رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدّمه، بدنه و نتیجه)**
- **بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر**
- **شیوهٔ خواندن**

نتیجهٔ بررسی و داوری: نویسنده ضمن رعایت طبقه‌بندی ذهن که در متن مشخص شده است، با استفاده از آیات قرآن و یک بیت شعر، به نوشتهٔ خویش عمق و گستردگی بخشیده است.

BIAMOZ.com

۹۵

درست‌نویسی

• جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

• او در خدمت مردم بود بلکه کمترین چشمداشتی نداشت.

او در خدمت مردم بود و کمترین چشمداشتی نداشت.

• من مدیون به تو هستم و برای جبران، سعی‌ام را خواهم کرد.

من مدیون تو هستم و برای جبران، سعی‌ام را خواهم کرد.

۹۶

تصویرنویسی

• درختی را با ویژگی‌های زیر، تصور کنید و متنی دربارهٔ آن بنویسید.

• پا در هواست.

• ریشه‌هایش در ابر فرورفته است.

• شاخه‌هایش روی زمین گسترده شده است.

اگر می‌شد ریشهٔ درخت به‌جای اینکه در زمین سخت فرو رود در میان ابرهای لطیف و نمناک باشد، دیگر لازم نبود درخت بیچاره ریشه‌هایش را میان خاک در جست‌وجوی قطرات آب به این سو و آن سو بکشاند.

و اگر تنهٔ طولانی آن امتداد می‌یافت، شاخه‌های سبز و جوانش به روی زمین کشیده می‌شد. اصلاً اگر این درخت به‌جای سیب و گلابی و هلو و ... بستنی داشت، چه خوب می‌شد. آن وقت، وقتی در تابستان هوا بسیار گرم می‌شد از درخت بستنی می‌چیدیم. وقتی ریشه‌های درخت در ابر فرورفته باشد، خوبی‌اش این است که به آبیاری درخت نیازی نیست و زحمت کشاورز هم کم می‌شود و همهٔ درختان سرسبز و تازه می‌مانند. شاید هم در تمام طول سال درخت سرسبز می‌ماند و پاییز را تجربه نمی‌کرد و دیگر زمستان نیز مفهومی نداشت.

۸ درس — نوشته را ویرایش کنیم

۱۰۳

فعالیت‌های نگارشی

• به نظر شما چه بخش‌هایی از نوشتهٔ زیر، قابل ویرایش است؟ آن‌ها را فقط مشخص کنید.

نقش‌های ما

زندگی کردن، خودش یک صحنهٔ نمایش است. در نمایش زندگی، جهان صحنه و ما بازیگر هستیم.

از روزی که پا بر صحنهٔ نمایش زندگی می‌گذاریم، مجبوریم نقش‌های مختلفی را بپذیریم؛ نقش کودک دبستانی، یه نوجوان فرز و فعال، فرزندی پر افتخار برای خانواده، همسری پرتلاش و وفادار، پدر یا مادری دلسوز و مهربان، یک شهروند منظم و مسئول، نقش یه آدم پیروز، یه آدم شکست‌خورده و هزاران نقش دیگر.

در نمایش زندگی، شاید خودِ نقش، مهم نیس، مهم اجرای موفق نقش است. وقتی شکست می‌خوریم، نقش آدم شکت خورده را طوری پیش ببریم که به پیروزی ختم بشه. وقتی پیروز می‌شیم، خوشحال باشیم؛ ولی نقش را جوری پیش ببریم که اخلاق و جوانردی را از یاد نبرند.

هنرمند واقعی کسی است که در نمایش زندگی ایفای نقش کند، در اوج قدرت، دست افتادگان را بگیرد، در پستی افتادگی، بزرگی و بلند نظری خود را از یاد نبرد. گاهاً فریاد برآورد و گاهاً سکوت کند.

بر صحنهٔ طویل و بزرگ وسیع و پهن زندگی، نقش‌های زیادی پیش می‌آید که ما مجبوریم به پذیرفتن آن نقش‌ها. برخی نقش‌ها را هم مجبور به پذیرفتن آن نیستیم.

•• نوشتهٔ زیر را ویرایش و سپس پاک نویس کنید.

◄ شبی یک هواپیمای دو موتوره در آسمان نیوجرسی پرواز می‌کرد که ناگهان، دستگاه مولد اکسیژن آن، با صدای گوشخراشی منفجر شد. هواپیما پنج سرنشین داشت.

۱- خلبان. ۲- دالایی لاما (برنده صلح نوبل)، ۳- شکیل اونیل (بازیکن بسکتبال مشهور در امریکا)، ۴- بیل گیتس (طراح و رئیس سابق مایکروسافت) ۵- یک جوان کم سن و سال.

BIAMOZ.com

هواپیما داشت سقوط می‌کرد که خلبان پرید داخل قسمت مسافران و گفت: «آقایون، هواپیما دارد سقوط می‌کند. ما فقط چهار تا چتر نجات داریم که یکی هم مال من است. بعد، در هواپیما را باز کرد و با چتر نجاتش بیرون پرید.

بعد از خلبان، شکیل واونیل، از جا پرید و گفت: «آقایان، من مشهورترین ورزشکار دنیا هستم. جهان به ورزشکارهای بزرگ واقعاً احتیاج دارد.»، پس یکی از این چترها به من می‌رسد» بعد یکی از سه چتر باقی‌مانده را قاپید و خودش را از در هواپیما به بیرون پرت کرد». در همین موقع بیل گیتس با دستپاچگی از جا بلند شد و با حالت التماس گفت آقایان، من باهوش‌ترین آدم روی کره زمین هستم. دنیا به آدم‌های باهوش احتیاج دارد. آن وقت بسته‌ای را قاپید و از هواپیما بیرون جست.

حالا فقط یک چتر باقی‌مانده بود. دالایی لاما و جوان کم سنّ و سال نگاهی به همدیگر کردند: امّا چیزی نگفتند. بالاخره دالایی لاما به حرف آمد و گفت: «پسرم من عمر خودم را کرده‌ام. و شیرینی زندگی را چشیده‌ام. ولی تو هنوز جوان هستی، چتر نجات را بردار و بپر بیرون. من داخل هواپیما می‌مانم. اما جوان کم سنّ و سال باخونسردی لبخندی زد و گفت: «غصه نخور پدر جان. ما اکنون دو تا چتر نجات داریم: چون با هوش‌ترین آدم روی کرهٔ زمین. اشتباهی کوله پشتی مرا برداشت و بیرون پرید.»

◆نقل از: اسرار و ابزار طنزنویسی

••• متن ویرایش شده (بازنویسی شده) یکی از دوستانتان را برگزینید. با متن اولیه تطبیق دهید و با سنجه‌های زیر ارزیابی کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

• داشتن پیش‌نویس

• داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خطّ خوش)

• شیوهٔ خواندن

نتیجهٔ بررسی و داوری:

متن صفحهٔ ۱۰۴ چند مورد غلط املایی دارد که تصحیح شد.

از واژگان محاوره‌ای و ناقص استفاده شده بود که ویرایش شد.

در چند مورد نیز به جابه‌جایی ارکان جمله نیاز بود که انجام شد.

درست‌نویسی

• **جمله‌های زیر را ویرایش کنید:**

• **پس از نوشتن تکالیف فراوانِ درسیِ ریاضی، سراغ خواندن شعر رفتم.**

– پس از نوشتن تکالیفِ ریاضی، سراغ خواندن شعر رفتم.

– چون تکالیف درس ریاضی فراوان بود، پس از نوشتن آن، سراغ خواندن شعر رفتم.

• **به دلیلِ طولانی شدنِ سرمایِ فصلِ زمستانِ سردِ امسال، آمدن بهار به تأخیر افتاد.**

– امسال به دلیل طولانی شدن فصل زمستان، آمدن بهار به تأخیر افتاد.

– چون زمستان امسال طولانی شد، آمدن بهار به تأخیر افتاد.

حکایت‌نگاری

• **حکایت زیر را بخوانید و به زبان ساده، بازنویسی کنید.**

حکایت:

شخصی به عیادت مریضی رفت. بسیار بنشست و نقل‌ها کرد. در آخر از مریض پرسید: «از چه دردی می‌نالی؟» بیمار گفت: «از زیاد نشستن تو».

کشکول شیخ بهایی

بازنویسی:

شخصی به عیادت دوستش که بیمار بود، رفت. وقتی او را دید، به یاد خاطرات گذشته افتاد و حکایت‌های فراوانی از گذشته یادآوری کرد. عیادتش طولانی شد و بیمار بسیار خسته و ناراحت شد. در پایان، از دوستش پرسید: «چه دردی بیشتر تو را آزار می‌دهد؟» بیمار پاسخ داد: «نشستن طولانی تو مرا آزار می‌دهد.»

بیاموز
BIAMOZ.COM

بیاموز | Biamoz.com

بزرگترین مرجع آموزشی و نمونه سوالات درسی تمامی مقاطع

شامل انواع | نمونه سوالاتِ | فصل به فصل | پایان ترم | جزوه |

ویدئوهای آموزشی | گام به گام | طرح درس | طرح جابر | و ...

کانال تلگرام | گروه تلگرام | اینستاگرام

برای ورود به هر پایه در سایت ما روی اسم آن **کلیک** کنید

دبستان

اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم

متوسطه اول

هفتم	هشتم	نهم

متوسطه دوم

دهم	یازدهم	دوازدهم